



ملت‌سازی ناکام در پاکستان و چالش‌های قومی: مطالعه موردی قوم بلوچ

ناصر هادیان

حنیفه ریگی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

nhadian@ut.ac.ir

h.rigi@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۹۳/۲/۲۵

عضو هیئت علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۲/۱۰

فصلنامه روابط خارجی، سال ششم، شماره اول، بهار ۱۳۹۳، صص ۴۱-۷.

چکیده

پاکستان از جمله دولت‌های پسااستعماری است که اقوام مختلفی در آن ساکن هستند. این گروه‌های قومی از بدو تأسیس این کشور با تأکید بر مؤلفه‌های زبانی، فرهنگی و قومی خاص خود در صدد استقلال بوده‌اند. قوم بلوچ یکی از این قومیت‌ها است که از ابتدای جدایی پاکستان از هند همواره امنیت این کشور را به چالش کشیده است. هدف اصلی مقاله پیش‌رو بررسی سابقه ملی‌گرایی قوم بلوچ و نیز سیاست‌های دولت پاکستان در قبال آن با تأکید بر موضوع ملت‌سازی ناکام در این کشور است. بر این اساس، این پژوهش ضمن بررسی فرایند ملت‌سازی در پاکستان در پی پاسخ دادن به این پرسش است که چرا قوم بلوچ در پاکستان همواره امنیت این کشور را به چالش کشانده است؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که ملت‌سازی ناکام از عوامل مؤثر بر ایجاد گرایش‌های واگرایانه قوم بلوچ در کشور چندقومیتی پاکستان بوده است؛ از این‌رو ادعای اصلی پژوهش این است که ضعف و ناکامی پاکستان در فرایند ملت‌سازی و عدم توانایی آن برای جذب قوم بلوچ در ملت واحد باعث شد این گروه قومی به سمت خطمشی گریز از مرکز سوق داده شود و امنیت پاکستان را به چالش بکشد.

واژه‌های کلیدی: جنبش قومی بلوچ، ملت‌سازی، پاکستان، هویت ملی

مقدمه

قوم بلوچ اکثریت ساکنان منطقه بلوچستان در جنوب شرقی فلات ایران، واقع در جنوب غرب آسیا را تشکیل می‌دهد که شامل بخش‌هایی از ایران، افغانستان، عمان و پاکستان است. به‌طور عمده اسناد معتبری در مورد منشأ اصلی نژاد بلوچ وجود ندارد. برخی از مورخان بر این باورند که ریشه این قوم به آسیای مرکزی برمی‌گردد، برخی دیگر نیز استدلال می‌کنند که آنها از سرزمین بابل آمده‌اند. **سید اقبال احمد** از جمله افرادی است که معتقد است بلوچ‌ها اهل حلب بودند که بعدها به بمپور و از آنجا به مکران و سایر نواحی بلوچستان پاکستان مهاجرت کردند (Fani & et al, 2011: 658). بلوچ‌ها در طول تاریخ جدا از سایرین و به‌طور عمده در نواحی کوهستانی سکنی گزیده‌اند. این شرایط منجر به حفظ هویت فرهنگی متمایزشان در رویارویی با سایر فرهنگ‌های اطراف و نیز مقاومت در برابر سلطه حاکمان همسایه شد (Fani & et al, 2011: 659). لازم به ذکر است که جمعیت قابل توجهی از قوم بلوچ در پاکستان و در ایالت بلوچستان آن ساکن هستند.

بلوچستان، بزرگ‌ترین ایالت از چهار ایالت پاکستان است. مساحت آن تقریباً ۳۴۷/۱۹۰ کیلومتر مربع است؛ که ۴۳ درصد از مساحت پاکستان را تشکیل می‌دهد (وسعتی معادل وسعت ایالت کالیفرنیا آمریکا). اما این ایالت با وجود وسعت زیاد فقط حدود ۶ درصد از جمعیت کشور را داراست. بلوچستان در موقعیتی استراتژیک واقع شده است و دارای منابع زیرزمینی غنی از جمله گاز، نفت و سایر منابع طبیعی است. هم‌مرزی با افغانستان و ایران موقعیت خاصی به آن داده است که خطوط ارتباطی جنوب، جنوب غربی و خطوط مرکزی آسیا را به هم پیوند می‌دهد. این منطقه با داشتن ۷۶۰ کیلومتر خط ساحلی، پاکستان را با کشورهای غنی نفت خیز خلیج فارس و خطوط دریایی دریای عمان، نزدیک به تنگه هرمز که نفتکش‌ها برای رفتن به غرب و ژاپن باید از آن عبور کنند، مرتبط می‌کند

(International Crisis Group, 2006: 2-3).

قوم بلوچ از همان ابتدای تأسیس کشور پاکستان داعیه جدایی و استقلال داشته است. اکثریت بلوچ‌ها از فرقه میانه‌رو حنفی هستند و ناسیونالیسم قومی آنها مبتنی بر اصول سکولار بوده است. وفاداری قبیله‌ای نیز در طول تاریخ نقش مهمی در تعیین هویت این قوم بازی کرده است. با گذشت زمان، حرکت‌های ملی‌گرایانه آنها شکل سیاسی سازمان‌یافته‌تری گرفته و نماینده‌ای از احزاب منطقه‌ای شده است. هویت سیاسی آنها با وفاداری قبیله‌ای همراه است؛ اما این دو لزوماً در تقابل با هم نیستند. درحقیقت، ملی‌گرایی بلوچ در تقابل با تلاش اسلام‌آباد برای ایجاد و تحمیل مفهوم از بالا به پایین هویت ملی است، که به یک منبع تنش بین مرکز و واحدهای کوچک‌تر که از نظر قومی و زبانی متفاوتند، تبدیل شده است. نخبگان پاکستان، به‌ویژه نخبگان ارتش هرگز هویت‌های قومی را به رسمیت نشناختند. از **ایوب‌خان** تا **پرویز مشرف**، تلاش نخبگان ارتش همیشه برای ترویج پاکستان متحد بود اما هرگز موفق نشدند (International Crisis Group, 2006) و این اتحاد همیشه از سوی گروه‌های مختلف قومی به چالش کشیده می‌شد. در این پژوهش ما بر آنیم تا بفهمیم که «چرا قوم بلوچ در پاکستان امنیت این کشور را به چالش کشیده است؟» ادعای این پژوهش این است که ناتوانی پاکستان در فرایند ملت‌سازی و عدم توانایی آن در جذب قوم بلوچ در ملت خود موجب شد این گروه قومی به سمت خط‌مشی گریز از مرکز سوق داده شود و امنیت پاکستان را با چالش روبه‌رو سازد؛ از این رو، این پژوهش ابتدا در چارچوب بحث نظری به صورت خلاصه به مفهوم ملت‌سازی پرداخته، ضمن بررسی اجمالی ملت‌سازی در کشور پاکستان و واکاوی چالش‌ها و پیامدهای این پدیده، به بررسی مفهومی ملی‌گرایی قوم بلوچ در پاکستان می‌پردازد؛ جنبش‌های مختلف، این قوم را تشریح می‌کند و تقاضاهای آنها و نیز پاسخ دولت پاکستان به این خواسته‌ها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

۱. چارچوب نظری

از جمله مباحث بسیار مهم مطالعات روابط بین‌الملل، ملت‌سازی است که روندی طولانی، پیچیده، و پرهزینه است (Anderson, 2004: 47). این فرایند جزئی از ساختار

مشارکت و وفاداری سیاسی و نیز بخشی از ساختار فرهنگ و هویت محسوب می‌شود. ملت‌سازی، نشان‌دهنده فرایند گسترده ساخت یک هویت ملی و ارتباط دادن آن با اقتدار دولت است. این فرایند به وحدت اکثریت مردم با وجود تنوع قومی، اجتماعی، فرهنگی، و یا مذهبی در درون یک دولت اشاره دارد (Smith & Shrimpton, 2011: 106-107) به عبارتی، ایجاد مشروعیت و شکل‌گیری یک اندیشه و هویت ملی در میان مردمی است که در قلمرو ملی معینی زندگی می‌کنند (Anderson & Seitz, 2006: 30). به‌رحال در این فرایند اجزای متعددی باید مورد توجه قرار گیرد.

یکی از اجزای یکپارچگی ملی، سیاست‌های طراحی شده دولت برای تغییر نگرش و وفاداری مردم است. تلاش برای جایگزین کردن احساس وفاداری ملی به جای وفاداری‌های محلی و وفاداری‌های مقطعی، مستلزم توسعه نهادهای ملی و بهره‌گیری از تاکتیک‌های اجتماعی - سیاسی است که کشورها باید به آن توجه داشته باشند (Birch, 1989: 37). برخی بر این باورند که اساس وفاداری ملی و جمعی در نیازهای بشری نهفته است، یعنی مردم هنگامی که بفهمند در ازای وفاداری و تعهدشان نسبت به ملت، امنیت و ایمنی و نیز اعتبار کسب می‌کنند (بخشی از نیازهایشان تأمین می‌شود) وفاداری خود را به آن گروه و جمع ابراز می‌کنند (Druckman, 1994: 44). بنابراین، توجه به توسعه اقتصادی و سیاسی اقلیت‌ها و عدم تبعیض در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، می‌تواند از جمله اقدامات و تاکتیک‌های جامعه برای جلب وفاداری این گروه‌ها محسوب شود.

تجدید حیات ملی‌گرایی قومی در دهه‌های اخیر، نیروهای طرفدار این نوع ملی‌گرایی را به سمت ارجحیت دادن به اولویت‌های فرهنگی - فرهنگ به‌عنوان یک نهاد در حال تحول و نه به‌عنوان یک ذات ایستا - سوق داده است. پایه بسیاری از جنبش‌های معاصر که در صدد تعیین سرنوشت خود هستند، به‌طور قابل‌توجهی به احیای فرهنگ قومی و تعیین مرزهای فرهنگی مربوط است و این امر در فرایند ملت‌سازی چالش‌های فراوانی ایجاد کرده است (Bedi, 1998: 34-35)؛ بنابراین، از



اجزای مهم یکپارچگی ملی، می‌توان فرهنگ اجتماعی^۱ را نام برد که حاصل فرایند ملت‌سازی قلمداد می‌شود و باعث جذب خرده‌فرهنگ‌ها در فرهنگ ملی واحد می‌شود، اختلافات را از بین می‌برد و بر همگنی می‌افزاید (Chambers, 2003: 310).

هویت ملی مهم‌ترین عنصر در پروژه ملت‌سازی است؛ رسیدن به این مرحله در جوامع چندقومی دشوار است؛ با این حال، این ایده مشروط به پیوستن به ارزش‌های مدنی است که می‌تواند این امر را آسان‌تر کند و عمدتاً می‌تواند از طریق پروژه‌های بزرگ، از جمله خدمات داوطلبانه ملی و یا توسط دولت ائتلافی و از طریق تعامل گسترده با عموم صورت گیرد (Saggar & Somerville, 2012: 20).

نوع متفاوتی از ملت‌سازی زمانی رخ می‌دهد که دولت‌های ملی برای کاهش تأثیر شکاف‌های قومی، مذهبی یا زبانی در جامعه گام‌های مؤثری برمی‌دارند؛ از این رو، برای رهبران سیاسی در فرایند ایجاد حس یگانگی ملی، انتخاب و اتخاذ سیاست‌های مناسب امری بسیار دشوار است زیرا هرگونه انتخابی به احتمال زیاد خشم و اعتراض برخی از گروه‌ها و شهروندان را به همراه دارد (Birch, 1989: 40-46). ناتوانی در جذب گروه‌بندی‌های پیرامونی و گروه‌های اقلیت جامعه ملی، پوشش ملت‌سازی را ناتمام می‌گذارد، بر این اساس باید در کنار تأکید بر دین رسمی، قانون اساسی، زبان رسمی و سایر موضوعات، راهبردی اتخاذ شود که در عین حفظ و احترام به هویت سایر قومیت‌ها و عدم تحریک آنها، هویت‌های منعطف و سازش‌پذیر و یا هویتی قراردادی که موجب همبستگی ملی باشد، جایگزین شده و از این طریق فاصله گروه‌های اجتماعی کمتر شود (پورسعید، ۱۳۸۲: ۱۰۹-۱۰۸). در فرایند ملت‌سازی دولت باید به سمت برپایی عدالت اجتماعی که در آن جامعه مدنی و گروه‌های قومی - فرهنگی همگرا شوند گام بردارد؛ بنابراین، تا زمانی که ادغام مدنی با جذب قومی - فرهنگی در هم تنیده نشود، اختلافات میان جامعه مدنی و مجموعه قومی - فرهنگی خنثی نمی‌شود. هنگامی که اقلیت‌های قومی که ادغام نشده‌اند مبادرت به رد پیشنهاد جذب می‌کنند، برخی از دولت‌ها برای جلوگیری از درگیری در صدد پذیرش ایده‌های جدید حقوق اقلیت برمی‌آیند اما

¹. Societal Culture

برخی دولت‌ها متوسل به زور و سرکوب می‌شوند که این امر در بیشتر مواقع منجر به مقاومت بیشتر این گروه‌ها و ایجاد درگیری و تنش می‌شود (Brown, 2000: 122). در بیشتر دولت‌های پسااستعماری روند طبیعی ملت‌سازی طی نشده است، زیرا از یک سو این جوامع برای مدت‌ها به شدت زیر سلطه و نفوذ استعمار بودند و حتی پس از خروج از یوغ استعمار ساختارهای اقتصادی - سیاسی‌شان در وابستگی به جوامع توسعه‌یافته غربی بود و لذا با چالش‌های مداوم خارجی درگیر بوده‌اند و از سوی دیگر بر اثر همین زیر سلطه بودن از نظر جمعیتی به شدت ناهمگن بوده و از بستری مطمئن برای همگنی هویتی برخوردار نبوده‌اند و حتی مرزهای بسیاری از این جوامع به‌طور طبیعی و مطابق با مرزهای فرهنگی - قومی ترسیم نشده و همین مرزسازی مصنوعی خود برای مدت‌ها برای این جوامع چالش‌زا بوده است و کم‌ترین تأثیر آن واگرایی جنبش‌های قومی - فرهنگی در جهت تأسیس ملت خاص خود بوده است (زرگر، ۱۳۸۹: ۱۲۲). بنابراین، این پژوهش بر آن است که با استفاده از این چارچوب، به موضوع ناکامی پاکستان در امر ملت‌سازی و نیز واگرایی قوم بلوچ در این کشور بپردازد.

۲. ملت‌سازی در پاکستان: چالش‌ها و پیامدها

در تاریخ ۱۴ اوت ۱۹۴۷، بنیان دولت اسلامی پاکستان به رهبری قائد اعظم، **محمدعلی جناح** استوار شد و در همان زمان که هند به استقلال دست یافت، پاکستان نیز اعلام کرد که یک ملت مسلمان جداگانه را تشکیل می‌دهد. این مقدمه‌ای بود برای اینکه میلیون‌ها نفر از مسلمانانی که در هند زندگی می‌کردند به پاکستان، و هندوهای ساکن در پاکستان نیز به هند نقل مکان کنند (Leone, 2010: 22). بدین ترتیب، پاکستان در روند استقلال خود از هند، با تمسک به هویت دینی به سازماندهی سیاسی نیروهای خود پرداخت (چگنی‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۳۸)، به عبارت دیگر، به ساختن ملت خود (ملت‌سازی) مبادرت ورزید.

درواقع، پس از ایجاد کشور «پاکستان» که شامل هر دو پاکستان غربی (پاکستان کنونی) و شرقی (بنگلادش کنونی) می‌شد، تلاش‌های مقامات حزب حاکم - «مسلم»^(۱) - در راستای ایجاد نظم و قانون و فعال کردن ادارات و نهادهای دولتی آغاز

شد (عارفی، ۱۳۷۸: ۳۱۸). محمدعلی جناح (۱۹۴۸-۱۸۷۶) - قائد اعظم یا رهبر بزرگ پاکستان - به‌عنوان فرماندار کل و **لیاقت علی خان** (۱۹۵۱-۱۸۹۳) به‌عنوان نخست‌وزیر، سوگند یاد کردند و کراچی نیز پایتخت پاکستان معرفی شد (Ifikhar Haider, 2008: 130). نخستین اقدام قانونی مؤثر در زمینه نهادینه کردن نظم و ساختار سیاسی - اداری جدید، تلاش برای تنظیم قانون اساسی کشور بود (عارفی، ۱۳۷۸: ۳۱۸) و نخستین مجلس مؤسسان پاکستان متشکل از ۶۹ عضو که در سال ۱۹۴۶ در دوران بریتانیا انتخاب شده بود، به تدوین و تنظیم قانون اساسی و سایر قوانین مورد نیاز برای کشور جدید پرداخت. با این حال نه سال طول کشید تا پاکستان قانون اساسی خود را تدوین کند و توسعه دهد؛ از این رو، قانون ۱۹۳۵ هندی، به‌عنوان قانون اساسی موقت کشور جدید پذیرفته شد. اردو نیز به‌عنوان تنها زبان رسمی دولت جدید پاکستان انتخاب شد (Ifikhar Haider, 2008: 130). قوه قضائیه، ارتش، مجالس ایالتی و سایر نهادها نیز در فاصله کمی ایجاد شدند. نظام آموزش و پرورش نیز شکل گرفت اما این نظام تا حد زیادی شبیه به نظام آموزش و پرورش غربی بود که در دوران حکومت استعماری بریتانیا معرفی شده بود. سیستم اداری نیز ادامه نظام قدیمی بریتانیا بود، البته با گذر زمان تغییراتی در آن رخ داد (Tanwir, 2002: 251).

پاکستانی‌ها تا حد زیادی سعی کردند با استفاده از زبان اردو به‌عنوان زبان ملی، حس ملیت مشترک را به اشتراک گذارند، که نه تنها در این زمینه موفق نشدند، بلکه دچار چالش نیز شدند. از سوی دیگر عوامل دیگری مانند تنش‌های قومی و منطقه‌ای، همراه با دگراندیشی بین عناصر دینی و نوگرا، آنها را درگیر بحث‌های ایدئولوژیک طولانی و درگیری‌های فراوانی کرد (Ifikhar Haider, 2008: 129).

درواقع، از آنجاکه پاکستان از جمله کشورهایی است که به‌صورت تصنعی و بدون توجه به تکرر هویتی - قومی ایجاد شد (شکل شماره ۱)، یکی از پیچیده‌ترین دولت‌ها از نظر قومیت و زبان محسوب می‌شود. این کشور فرایند ملت‌سازی را از طریق اجبار و سرکوب پیگیری کرد؛ زیرا این فدراسیون قادر به مدیریت اختلافات و تنوع قومی نبود^(۲) و در نتیجه خشونت‌ها و بسیج سیاسی در امتداد مرزهای قومی، دچار بی‌ثباتی سیاسی شد که ناگزیر به سمت ایجاد همگرایی از طریق زور و اجبار سوق داده شد (Sabir, 2011: 22). از سوی دیگر، این نوع ملت‌سازی، روندی بود که

در آن نه تنها مشارکت گروه‌های اجتماعی و قومی مختلف در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی مورد توجه قرار نگرفت، بلکه تبعیض‌های دولت در مورد ایالت‌های مختلف خود موجب مشکلات فزاینده‌ای بر سر راه آن شد؛ برای مثال تخصیص تبعیض‌آمیز بودجه دولت در میان ایالت‌های مختلف موجب نابرابری‌های گسترده‌ای در زمینه توسعه امکانات زیربنایی شد که به نوبه خود، اختلافات قابل توجهی در رفاه اقتصادی به وجود آورد؛ این نابرابری‌ها به مرور به سایر بخش‌ها نیز تسری یافت و به تقویت و تسلط برخی از گروه‌ها منجر شد و این امر سبب شد که مشروعیت حاکمیت ملی از سوی گروه‌های قومی - مذهبی مختلف به چالش کشیده شود (Asadullah, 2006: 2)



Source: Brown Michael and et al, "Balochistan Case Study", www4.carleton.ca/cifp/app/serve.php/1398.pdf. Accessed at: 2012

از آنجا که فرایند دولت - ملت‌سازی و تشکیل ساختارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی در پاکستان با حاکمیت اقتدارگرایانه و مدیریت مبتنی بر زور دولت‌های این کشور و با تکیه بر قدرت و نفوذ ارتش همراه بود، زمینه چالش‌های بسیاری برای دولت به وجود آمد که در ذیل به آن پرداخته می‌شود.

پاکستان از همان ابتدای جدایی از هند با چالش‌های داخلی و خارجی بسیاری روبه‌رو بوده است؛ جنبش ملی که در ایجاد پاکستان در اوت ۱۹۴۷ به ثمر نشست،



حول تصمیمات محمدعلی جناح و اهداف و باورهای وی انسجام می‌یافت. در واقع، جناح از شخصیت کاریزماتیکی برخوردار بود که باعث می‌شد تمامی دستورات وی بدون چون و چرا توسط تمامی افراد، گروه‌ها و فرقه‌های کشور مورد پذیرش قرار گیرد؛ اما مرگ زودهنگام وی خلأ سیاسی عظیمی ایجاد کرد که پس از آن هرگز کسی نتوانست این جایگاه را در پاکستان کسب کند (Hassan, 2011: 68). لیاقت علی‌خان نخستین نخست‌وزیر پاکستان، با وجود اینکه فاقد قدرت کاریزماتیک قائد اعظم بود، اما با شجاعت و اعتماد به نفس این کشور را در طول یک دوره دشوار رهبری کرد. وی برای تقویت نظام پارلمانی تلاش‌های فراوانی کرد. اما او نیز در اکتبر ۱۹۵۱ ترور شد. مرگ دو تن از رهبران مهم، به فاصله اندکی پس از استقلال، به الگوی اجرایی پدرسالارانه قائد اعظم خاتمه داد. مرگ لیاقت علی‌خان، آغازی برای سایش نمای «دموکراسی پارلمانی» بود. طولی نکشید که نخبگان بوروکراتیک به مداخله در امور ایالت‌ها پرداختند و وزیران اعظم هر ایالت که اکثریت آرا را در مجالس ایالتی داشتند، عزل شدند و نامنی و هرج‌ومرج اداری به سرعت در بخش‌های مختلف کشور رخنه کرد (Hassan, 2011: 68-69).

مرگ قائد اعظم بر حزب «مسلم» نیز تأثیر گذاشت. در واقع، «مسلم لیگ» (ML) حزبی که با آن مسلمانان در شبه‌قاره مبارزه را آغاز کردند و پاکستان را به وجود آوردند و در مبارزه برای ایجاد پاکستان، نماینده مسلمانان شبه‌قاره بود، پس از استقلال، هسته اصلی دولت را تشکیل می‌داد. ایدئولوژی این حزب به دلیل نقش گسترده جناح طی کسب استقلال، به شدت متأثر از افکار او بود؛ اما پس از مرگ جناح، مسلم لیگ تضعیف شد؛ زیرا هر حاکم و دیکتاتوری که بر سر قدرت می‌آمد، از این حزب برای تحقق دستورکار سیاسی شخصی خود استفاده می‌کرد (Tanwir, 2002: 258). البته، یکی دیگر از عواملی که به طور مستقیم با از دست دادن مشروعیت مسلم لیگ مرتبط بود، عدم موفقیت آن برای عمل به وعده‌هایش در زمینه رفاه اقتصادی برای مسلمانان بود (Toor, 2009: 197).

در پاکستان متحده (شرقی و غربی)، تعداد زیادی از مردم طبقه متوسط از شرق پاکستان به این حزب پیوسته بودند. اما پس از جدایی شرق پاکستان، وقفه در دموکراسی، نفوذ مالکان فئودال و صنعت‌گران بزرگ را در این حزب افزایش داد که

این امر به کاهش بیشتر مشروعیت آن منتهی شد (Tanwir, 2002: 252). عملکرد ضعیف حزب و کاهش مشروعیت آن منجر به تقسیم حزب به گروه‌های مختلف و تضعیف «مسلم‌لیگ» به عملکرد ضعیف دموکراسی منجر شد. زوال دموکراسی نیز به ایجاد تبعیض‌ها و اختلافات قومی دامن زد (Tanwir, 2002: 252). نخستین انتخابات عمومی پس از گذشت ۲۳ سال از زمان استقلال در سال ۱۹۷۰ انجام شد. از ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۵ در پاکستان، حکومتی نظامی قدرت را در دست داشت و از ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۹ پنج انتخابات عمومی در این کشور برگزار شد. از ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۲، بار دیگر حکومتی نظامی بر سر کار آمد که این نشان‌دهنده آن است که دموکراسی در این کشور نادیده گرفته شد و هرگز موفق نشد ریشه‌هایی قوی به دست آورد. تاکنون بیش از نیم قرن از زمان استقلال پاکستان از هند می‌گذرد. در این مدت، پاکستان تنها ۱۶ سال دموکراسی داشت و بیش از ۳۸ سال دیگر تحت حکومت رژیم‌های غیرمنتخب یا نظامی بود (Tanwir, 2002: 258). در واقع طی این نیم قرن اگرچه چندین بار انتخابات ملی در پاکستان برگزار شده است اما نکته اساسی این است که چون دولت‌ها در پاکستان یا توسط ارتش و یا با حکم ریاست‌جمهوری سرنگون شده‌اند، دولت بعدی هیچ‌گاه دولت منتخب نبوده است (Cohen, 2002: 112).

اما مشکل داخلی دیگری که پاکستان را در زمینه ملت‌سازی با معضل روبه‌رو کرد، مسئله جدایی‌طلبی شرق پاکستان بود. هنگامی که هندوستان تجزیه شد، از تجزیه ایالت پنجاب، پاکستان غربی و از تفکیک ایالت بنگال، پاکستان شرقی تشکیل شد (Royal Geographical Society, 2013). بنگالی‌ها همواره مدعی بودند که به اندازه کافی در مدیریت کشور و در سازماندهی حکومت سهیم نیستند و به‌رغم اینکه از نظر مذهب با بخش غربی مشابه بودند، اما هرگز نتوانستند یک ملت واحد را تشکیل دهند. سرانجام در سال ۱۹۷۱، با کمک ارتش هند، شرق پاکستان از غرب آن جدا شد و کشور مستقل بنگلادش را تشکیل داد (India After Independence, ocs). سیاست نامناسب نخبگان سیاسی پاکستان در این منطقه از عوامل مهم جدایی این بخش پاکستان محسوب می‌شود.

در واقع، یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها بر سر راه ملت‌سازی در پاکستان این بود که نخبگان این کشور درک مناسبی از عناصر و عواملی که به ایجاد هویت ملی در



این سرزمین کمک می‌کرد، نداشتند. آنها موفق به ایجاد هویت ملی نشدند، زیرا برای حفظ هویت ملی فقط به مقوله دینی متوسل شدند؛ درحالی‌که پاکستان دارای قومیت‌ها، فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلفی بود که فقط دین به‌تنهایی نمی‌توانست آنها را گرد هم آورد. هنگامی‌که هدف تأسیس دولت جدید حاصل شد، اگرچه در گام نخست ناسیونالیسم مسلمانان هند به‌منظور بسیج توده‌های مسلمان برای ایجاد موطنی برای مسلمانان موفق شد، اما عملاً موفق به تشکیل یک هویت ملی مشترک حول مقوله دینی در این کشور نشد (Leone, 2010: 27). به‌عبارتی، نظریه «دو ملت» جناح، شبه‌قاره را براساس خطوط مذهبی تقسیم می‌کرد و مذهب نقش مهمی در شکل‌گیری ملت مسلمان شبه‌قاره هند ایفا می‌کرد، اما پس از جدایی، با فروپاشی شرق پاکستان که با وجود داشتن دین واحد، سرانجام از پاکستان جدا شد، به‌نظر می‌رسد اسلام به‌تنهایی و به اندازه کافی نیرویی قوی برای ایجاد حس هویت ملی نبود و نتوانست در این کشور ملتی واحد تشکیل دهد (Taylor, 2004: 25). *استفن کوهن*^۱ معتقد است ارتباط پیچیده میان دولت و ملت در پاکستان ریشه در ناتوانی نخبگان برای ایجاد یک چشم‌انداز مشترک و حس هویت ملی واحد دارد. این هویت همیشه مورد اعتراض دیدگاه‌های مختلف سیاسی، فرقه‌ای و قومی واقع می‌شد. کوهن به حملات متعدد به هویت ملی از سوی مواضع قومی، زبانی و اقتصادی که منجر به ایجاد اختلاف بین این گروه‌ها با دولت پاکستان شده بود، اشاره می‌کند (Leone, 2010: 27).

از زمان ایجاد جمهوری اسلامی پاکستان، دولت آن با مشکلات هویتی فراوانی درگیر بوده است. اما دلیل اصلی بحران هویت در پاکستان این بود که وفاداری‌های قومی و قبیله‌ای بر وفاداری‌های مذهبی و یا ملی پیشی می‌گرفت. هیچ‌یک از قومیت‌ها خود را بخشی از ملت پاکستان به‌شمار نمی‌آورد؛ جنبش پشتون‌ها، بلوچ‌ها و سایر اقوام در پاکستان خود گواهی بر این مدعاست که هریک با انگیزه‌های متفاوتی در صدد تشکیل یک ملت جدید بوده و هستند؛ درحالی‌که انگیزه قوم‌بنگالی برای جدایی، ریشه‌های فرهنگی، زبانی و اقتصادی داشت، این انگیزه‌ها برای

1. Stephen Cohen

قوم پشتون به دلایل نژادی و تاریخی مربوط می‌شود. قلمرو و فرهنگ قبیله‌ای و عوامل اقتصادی تا حدودی عامل غالب در جدایی‌طلبی قوم بلوچ محسوب می‌شود و آنچه سندی‌ها را ترغیب به جدایی می‌کند، وابستگی فرهنگی و زبانی است. جامعه پنجابی، قدرتمندترین گروه در کشور، با داشتن تمام نمادها و تعلقات قومی، تنها گروهی است که به‌نظر می‌رسد از ساختار دولت و نظام سیاسی راضی بوده و مشکلی با آن ندارد.^(۳) قوم مهاجر^۱ پنجمین گروه قومی پاکستان که به‌تدریج در صحنه ملی پدیدار شده است نیز بر هویت زبانی تأکید دارد. این گروه‌های قومی نه تنها با خود بلکه با دولت فدرال نیز مناقشاتی دارند (Javaid & Hashmi, 2012: 60). علاوه بر این، عملکرد نامناسب نخبگان را می‌توان در تناقضات موجود در قانون اساسی این کشور نیز یافت. نخستین قانون اساسی کشور در سال ۱۹۵۰ به تصویب شورای قانون‌گذاری رسید، اما این قانون اساسی دارای کاستی‌های فراوانی بود که باعث اعتراضات گسترده مردم و احزاب شد و جامعیت آن مورد تردید قرار گرفت. مهم‌ترین نقص آن، عدم پیش‌بینی تضمین‌های لازم برای ایجاد نظام اسلامی در کشور بود که نادیده گرفتن این مسئله برای مسلمانان متدین و انقلابی که هنوز شور مبارزه استقلال‌طلبانه را در دل داشتند غیرقابل تحمل بود (عارفی، ۱۳۷۸: ۳۱۹-۳۱۸). از سوی دیگر، شکاف‌های قومی - فرقه‌ای در پاکستان و اهداف و منافع متفاوت گروه‌های قومی در ساختارهای سیاسی - اقتصادی این کشور، مانع عمده‌ای برای ایجاد نهادهای سیاسی مشروع و مصالحه سیاسی گروه‌های پاکستانی پس از استقلال محسوب می‌شد. این اختلافات با وجود تصویب قانون اساسی به‌شرح زیر بود:

- ناکامی در اجرای فدرالیسم: در یک نظام فدرال میل به خودمختاری هم‌زمان با کوشش به‌سوی ایجاد یک دولت متحد و مرکزی تقویت می‌شود (جاودانی‌مقدم، ۱۳۸۸: ۵). فدرالیسم در پاکستان از همان آغاز تأسیس این کشور با تسلط یک ایالت (تسلط بنگال شرقی از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۱ و تسلط پنجاب از سال ۱۹۷۱ به بعد) بر سایر ایالات، با بحران روبه‌رو شد (Waseem, 2011: 213)؛ بنابراین، قانون اساسی

این کشور در همان گام نخست، برای اجرای فدرالیسم با چالش مواجه شد و فدراسیون پاکستان دستخوش بحران شدید سیاسی و نیز ساختاری شد، به طوری که خودمختاری ایالتی به مسئله‌ای بحث‌برانگیز و طولانی مدت در این کشور تبدیل شد و این موضوع نارضایتی ایالت‌ها را نسبت به ماهیت قانون اساسی در پی داشت (Sial, 2010: 64).

– میزان واگذاری اختیارات به دولت فدرال و مقامات محلی: با توجه به فدرال بودن دولت، هریک از ایالات، خواستار خودمختاری بیشتر بودند. برای نمونه، در این مورد مقامات پاکستان شرقی، خواهان واگذاری اختیارات بیشتر و خودمختاری بیشتر از سوی دولت فدرال به مقامات محلی بودند و چالش‌هایی را برای دولت ایجاد کردند (Kokab, 2011: 180).

– مواد مربوط به تعیین زبان رسمی کشور: از جمله موارد مورد اختلاف گروه‌های مختلف در کشور، مسئله تعیین زبان رسمی بود. انتخاب زبان اردو به عنوان زبان رسمی و مشترک کشور، در حالی که فقط ۱۰ درصد از مردم (اقلیت مهاجر) به آن سخن می‌گفتند و زبان مادری هیچ‌یک از مناطق در غرب و در شرق پاکستان نبود، اعتراضات گسترده‌ای را به همراه داشت (Leone, 2010: 26).

علاوه بر مشکلات قانون اساسی، پاکستان با مشکل مهم دیگری نیز روبه‌رو بود. بدون شک، عدم تقارن قومی در میان «نخبگان» پاکستان و تداخل قابل توجه طبقه و قومیت، بزرگ‌ترین مانع برای از بین بردن اختلافات قومی و ترویج هماهنگی و یکپارچه‌سازی ملی تلقی می‌شود. دولت هم منبع و هم توزیع‌کننده منابع است. در یک کشور چندقومی، می‌بایست ارزیابی شود که چگونه باید گروه‌های مختلف قومی در منابع و قدرت دولت سهیم شوند، زیرا قدرت دولت، ممکن است به نفع یک یا چند گروه قومی و به ضرر سایر گروه‌های قومی استفاده شود. چنین تجزیه و تحلیلی، در ابتدا نیاز به درک درستی از ماهیت دولت، رابطه طبقات مختلف با آن، و تقاطع و تعامل بین طبقه و قومیت دارد. گروه‌های قومی مختلف در پاکستان، ترکیب طبقاتی یکسانی ندارند. نه تنها در به کارگیری و استخدام در ارتش و بوروکراسی به یک اندازه و به صورت متناسب سهیم نیستند، بلکه در نحوه رفتار و برخورد با آنها نیز عدم مساوات کاملاً آشکار است. بنابراین، عناصر برجسته طبقه

حاکم در پاکستان نمایندگی نامتناسبی از گروه‌های مختلف قومی هستند. این وضعیت نشان‌دهنده شکاف میان طبقه و قومیت و عدم رعایت تناسب بین آنهاست که منجر به درگیری میان قومیت‌های مختلف شده است (Ahmed, Northsouth University).

به‌طورکلی، مناقشات گروه‌های قومی با یکدیگر از یکسو و از سوی دیگر با دولت پاکستان بیشتر بر سر موضوعاتی است که در زیر به آن اشاره می‌شود.

۱. حاکمیت: حقوق ایالتی، خودمختاری منطقه‌ای، و حق تعیین سرنوشت آشکالی از نارضایتی هستند که نخبگان گروه‌های قومی در برابر سلطه طبقه حاکم پنجاب مطرح کرده‌اند. تقاضا برای استقلال کامل، خودمختاری بیشتر در ساختار فدرال، ایجاد ایالت‌های جدید برای گروه‌هایی که ایالتی خاص خود ندارند و تغییر مرزهای ایالات برای ایجاد مناطق قومی همگن، بارها و در زمان‌ها و دوره‌های مختلف ابراز شده است. اخیراً تقاضا برای برگزاری انتخابات محلی و دادن قدرت بیشتر به دولت‌های محلی، به‌ویژه در مناطق شهری سند، به آرشو خواسته‌های قومی اضافه شده است.

۲. تخصیص منابع: این شاید مهم‌ترین دلیل مناقشه بین ایالت‌ها و بین گروه‌های قومی است. منابعی که احزاب رقیب بر سر آن مبارزه می‌کنند، منابع مالی برای توسعه و هزینه‌های مکرر، سهم آب آبیاری، مشاغل دولتی (نظام سهمیه‌بندی)، فرصت‌های آموزش حرفه‌ای و بالاتر، سهمیه اراضی کشاورزی که در سند و بلوچستان به افسران نظامی و بوروکرات‌های مدنی تعلق دارد و محل نهادهای دولتی را شامل می‌شود.

۳. مهاجرت بین استانی: مهاجرت از پنجاب و استان سرحد شمال غربی، و مهاجرت از کشورهای دیگر به‌ویژه افغانستان به ایالات سند و بلوچستان که بیشتر به‌منظور تغییر بافت جمعیتی این مناطق و در اقلیت قرار دادن این اقوام انجام می‌گیرد موجب خشم و اعتراضات مردم این نواحی شده است. در سرشماری سال ۱۹۸۱^(۴)، میزان مهاجرت خالص به سند به نسبت کل جمعیت ۹/۶ درصد بوده است.

قومی در برابر سلطه زبان اردو و غفلت از میراث فرهنگی منطقه‌ای از ویژگی‌های بارز مبارزات گروه‌های قومی برای ادعای هویت خود بوده است، زیرا برای این گروه‌ها، نمادهای فرهنگی، به‌عنوان ابزاری برای انسجام بخشیدن به گروه و مشروعیت بخشیدن به خواسته‌های گروه عمل می‌کنند (Ahmed, 1996: 632-633).

به‌طور کلی، از آنجا که ملت‌سازی ایجاد تعامل مؤثر بین مردم و دولت است و بدین ترتیب، با دولت‌سازی که به عملکرد دولت از تثبیت قلمرواش تا توسعه فرایندها و نهادهای مؤثر، کادر متخصص و کنترل خشونت اشاره دارد، (Smith & Shrimpton, 2011: 106) نیز مرتبط است به‌نظر می‌رسد که مقامات پاکستانی به‌دلیل تبعیض و عدم توجه به گروه‌های قومی، و انکار هویت و فرهنگ قومی آنان و نیز ناتوانی در زمینه کنترل خشونت موفق به ایجاد این تعامل نشدند.

در واقع در گذشته تأکید زیاد بر موضوع یکپارچگی و ادغام، به اتخاذ سیاست‌های ظالمانه و اختلافات قومی و نیز به نابرابری‌های قومی منجر شده است. از سوی دیگر، اگر دولت پاکستان بر ترویج عدالت و هماهنگی در میان گروه‌های مختلف قومی تأکید می‌کرد، وحدت ملی، امنیت و یکپارچگی نتایج منطقی و مناسب‌تری پیدا می‌کرد. غفلت و نادیده‌انگاشتن و پامال کردن حقوق قومی به‌نام امنیت، وحدت و یکپارچگی کشور، اثر معکوسی در این کشور داشته است (Ahmed, Northsouth University).

اما چالش‌های پاکستان در روند ملت‌سازی، فقط به چالش‌های داخلی محدود نمی‌شود. این کشور با چالش‌های خارجی نیز روبه‌رو بوده است. مشکل پشتون‌ها موضوعی قومی، سیاسی، ناسیونالیستی و ژئوپلیتیک و به‌عبارتی مشکلی چندوجهی و مورد توجه هر دو کشور بود.⁽⁵⁾ افغانستان با ادعا بر بخش‌هایی از جمله مناطق قبایلی فدرال و استان خیبر پختون‌خوا، تنها کشوری بود که پذیرش پاکستان را به‌عنوان یکی از اعضای سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۷ به چالش کشید. کابل خط دیورند را با این استدلال که همه‌پرسی برگزار شده توسط بریتانیا در ژوئیه ۱۹۴۷ با رضایت ساکنان آن منطقه صورت نگرفته است، رد کرد و علاوه بر این، مدعی بود که چون پاکستان یک کشور جدید است، معاهدات حقوقی قبلی موجود درباره مرزها قابل پذیرش نیست. این منازعات موجب شد که افغانستان موجب تحریک

گروه‌های پشتون در ایالت سرحد شمالی شود و آنها را به مقابله با دولت پاکستان ترغیب کند؛ بنابراین پاکستان از همان ابتدای استقلال خود با چالش‌هایی از سوی کشور همسایه و نیز گروه قومی پشتون روبه‌رو شد (Grare, 2006: 8-9).

اختلافات بر سر کشمیر نیز از زمان جدایی پاکستان از هند بین دو کشور وجود داشته است. با وجود سه جنگی که در سال‌های ۱۹۴۷، ۱۹۶۵، ۱۹۹۹ رخ داد، باز هم اختلافات میان هند و پاکستان در این ناحیه حل نشد (Indurthy, 2003: 2).

مجموعه عوامل یادشده سبب شده است که با وجود اقدامات دولت، دولت - ملت‌سازی در پاکستان پس از گذشت بیش از نیم قرن از تأسیس این کشور صورت نگیرد و پاکستانی‌ها نتوانند اجماعی در مورد نقش گروه‌های مختلف قومی و مذهبی این کشور، در ساختارها و نهادهای سیاسی به وجود آورند و این خود موجب واگرایی گروه‌های قومی و شکل‌گیری جنبش‌های جدایی طلب در کشور شد که هریک برای تشکیل کشور خاص خود امنیت پاکستان را به چالش کشیدند. جنبش جدایی طلب بلوچ، از جمله جنبش‌هایی بوده است که به دلیل عدم توانایی پاکستان در امر ملت‌سازی و نیز عدم توانایی آن در کاهش وفاداری‌های قومی و ایجاد حس وفاداری ملی میان گروه‌های قومی، سال‌هاست که ثبات و آرامش پاکستان را برهم زده است. در ادامه به این قوم و شورش‌های مختلف آن از ابتدای تأسیس پاکستان تا سال ۲۰۰۴ پرداخته می‌شود.

۳. بلوچ و مفهوم ملت

از زمان ایجاد پاکستان، بلوچستان بزرگ‌ترین ایالت این کشور، همواره از سوی مقامات پاکستانی نادیده گرفته شده است. از همان ابتدای استقلال پاکستان، بلوچستان شاهد چندین جنبش جدایی طلب بلوچ به رهبری رؤسای قبایل مختلف، به ویژه قبایل مری^۱ و بوگتی^۲ بوده است. استفاده از ارتش برای سرکوب این قیام‌ها، لطمه عاطفی شدیدی به قبایل بلوچ زد که تا به امروز، به عنوان منطقی برای گروه جدایی طلب بلوچ که خواستار خودمختاری بیشتر و کنترل بر منابع ایالتی هستند

1. Marri

2. Bugti

به کار رفته است (4: Pakistan Executive Senate, 2013).

بلوچ‌ها بر این باورند که مهم‌ترین عناصر تشکیل‌دهنده ملت آنها، حاصل پیوند مشترک قومی است که ریشه در اسطوره‌ها و افسانه‌ها دارد. از قرن دوازدهم میلادی، بلوچ اتحادیه‌های قدرتمند قبیله‌ای تشکیل داد. کنفدراسیون چهل و چهار قبیله تحت رهبری **میرجلال خان** در قرن دوازدهم، کنفدراسیون رند و لاشاری در قرن پانزدهم، دودیس‌ها، بلیدی‌ها و گیچکی‌ها از مکران و خانات بلوچستان در قرن هفدهم، همه قبایل بلوچ را با هم متحد و ادغام کرد. علاوه بر این، تهاجم مغولان و تاتارها، جنگ^(۱) و مهاجرت دسته‌جمعی در قرن‌های سیزدهم و چهاردهم، اتحاد متقابل قبیله‌ای و ازدواج، به شکل‌گیری هویت بلوچ کمک کرد. موسیقی و رقص همگن بلوچی شکلی دیگر از ویژگی مشترک قوم بلوچ است. موسیقی براساس آهنگ‌ها و رقص‌هایی درباره میهن، همواره یکی از محبوب‌ترین منابع الهام‌بخش برای وطن‌پرستی و ملی‌گرایی بلوچ‌ها بوده است. از آنجاکه داشتن قلمرو از ضرورت‌های تشکیل یک ملت است بلوچ با کاربرد اصطلاح **مُلکِ بلوچ**^۱ بر داشتن قلمروی خاص این قوم تأکید دارد و سرزمین کلات^(۲) را موطن اصلی خود معرفی می‌کند. زبان بلوچی یکی دیگر از نشانه‌های پیونددهنده بلوچ است. علاوه بر آن از دیگر عناصر مشترک در میان بلوچ‌ها موضوع مذهب است. مذهب حنفی رایج در میان بلوچ‌ها از جمله عناصر مشترک قوم بلوچ محسوب می‌شود (Breseeg, nd:39). از این رو، بلوچ‌های پاکستان با تأکید بر این اشتراکات در تکاپوی ایجاد ملت خاص خود بوده‌اند و بر این اساس از بدو تأسیس پاکستان با شورش‌های متعددی امنیت پاکستان را با خطر جدی روبه‌رو کرده‌اند.

۴. جنبش ملی‌گرای بلوچ در پاکستان (۲۰۰۴-۱۹۴۸)

در اوایل دهه ۱۹۳۰، برخی از رهبران بلوچ، با پیش‌بینی خروج نهایی نیروهای انگلستان مدعی کسب استقلال شدند (Bennett Jones, 2002: 132). خان کلات، **میر یارمحمدخان** حاکم سنتی دولت بلوچ ایالت کلات، در صدد دستیابی به استقلال بود. او قدرتمندترین حاکم بلوچستان و رئیس تمام قبایل بلوچ بود. با این حال،

هنگامی که نیروهای بریتانیا منطقه را ترک کردند، سرزمین‌های تحت کنترلش با پاکستان ادغام شد. اکثریت بلوچ از همان ابتدا تمایلی به پیوستن به پاکستان نداشتند اما در کوئته، ساکنان غیربلوچ، به تدوین و تصویب اسناد ادغام پرداختند (Bansal, 2005: 252)؛ در نتیجه، خان کلات با این توافق که امور دفاعی، ارزی، امور مربوط به وزارت خارجه و امور مالی تحت کنترل دولت فدرال و بقیه امور با ایالت باقی بماند به پاکستان پیوست (Pakistan Executive Senate, 2013: 6)^(۸) این امر منجر به نخستین شورش مسلحانه در سال ۱۹۴۸ به رهبری **عبدالکریم خان**، برادر خان شد. اما عبدالکریم خان و همراهانش نیز بازداشت شده و به حبس‌های طولانی مدت محکوم شدند؛ ارتش کنترل امور را به دست گرفت و این شورش ناکام ماند (Fani & et al, 2011: 661).

در سال ۱۹۵۴ اسلام‌آباد تصمیم گرفت چهار ایالت غربی پاکستان را با هم ادغام کند. این پیشنهاد برای مقابله با قدرت شرق پاکستان (که بعدها به بنگلادش تبدیل شد) ارائه شد. در نتیجه این عملکرد دولت، جنبشی بزرگ در بلوچستان پدید آمد. برای درهم شکستن این جنبش، ارتش پاکستان دوباره به بلوچستان حمله کرد. خان کلات بازداشت شد و **نوروز خان** رهبری شبه‌نظامیان را برعهده گرفت. در ماه مه سال ۱۹۵۹ نوروزخان نیز بازداشت شد و در زندان در سال ۱۹۶۴ درگذشت (Fulcher, 2006).

در سال ۱۹۷۳، مقامات پاکستانی به دنبال بهانه‌ای برای حمله به بلوچستان بودند این بهانه زمانی مهیا شد که پس از یورش به سفارت عراق در اسلام‌آباد، ۳۰۰ قبضه اسلحه دستی شوروی و ۴۸ هزار قبضه مهمات کشف شد. اگرچه مقامات پاکستانی و امریکایی می‌دانستند این سلاح‌ها برای شورشیان بلوچ در ایران به منظور تلافی از ایران به دلیل حمایتش از شورشیان کُرد در عراق بود، اما دولت ادعا کرد که برنامه عراق انتقال این سلاح‌ها به بلوچستان پاکستان بوده است. دولت منتخب ایالت برکنار شد و حکومت مرکزی با اعزام حدود ۸۰ هزار سرباز، مبارزه با ۵۵ هزار چریک بلوچ را آغاز کرد. شاه ایران در دیدار با نخست‌وزیر وقت پاکستان، ذوالفقار علی بوتو، پس از ابراز نگرانی خود از شورش بلوچ‌ها در پاکستان و کشیده شدن دامنه آن به مرزهای ایران، برای کمک به پاکستان اعلام آمادگی کرد. ایران ۳۰



فروند هلیکوپتر کبرا همراه با خلبانان خود را برای کمک به پاکستان فرستاد. این نبرد خونین که چند سال طول کشید سرانجام به پیروزی ارتش منجر شد. پس از آنکه دولت بوتو توسط ژنرال ضیاء الحق سرنگون شد، ضیاء چند پروژه توسعه، مانند ساخت و ساز جاده و ایجاد سدهای کوچک را به امید آرام کردن ساکنان منطقه راه‌اندازی کرد. وی همچنین برای ایجاد آرامش و ثبات در منطقه پس از گذشت چهار دهه از کشف گاز سوئی^۱ وعده داد انتقال گاز سوئی به کوئته را عملی کند (Fair, 2012 a : 5).

پنجمین شورش نیز از سال ۲۰۰۴ آغاز شده است. از ابتدای این سال بلوچستان صحنه اعتراض‌های خشونت‌آمیز به شکل انفجار بمب، کشتار تصادفی و خرابکاری در تأسیسات حیاتی بوده است. شکایات مربوط به حق امتیاز گاز، راه‌اندازی اردوگاه‌های نظامی و پروژه‌های توسعه، بهانه‌هایی به دست شورشیان بلوچ داد تا با شلیک موشک، انفجار بمب و حمله به کاروان‌های نظامی و کشتار گسترده نیروهای امنیتی، امنیت پاکستان را به چالش بکشند. انفجار ساختمان فرودگاه سوئی، خطوط لوله گاز و شبکه‌های برق، انفجار بمب در نزدیکی اقامتگاه رسمی نخست‌وزیر و فرماندار از جمله اقدامات تروریستی این گروه از همان ابتدای سال ۲۰۰۴ بوده است. در این میان جان بسیاری از مردم غیرنظامی نیز گرفته شده است. «ارتش آزادی‌بخش بلوچستان»^۲ مسئولیت بسیاری از این اعمال خشونت‌آمیز و حملات انتحاری در بلوچستان را برعهده گرفته است. حمله موشکی به ژنرال مشرف طی بازدید از شهر کوهلو^۳ در دسامبر سال ۲۰۰۵، با پاسخ‌های (Bansal, 2005) 250 شدید از سوی دولت نظامی روبه‌رو شد (Javaid, 2010: 117). به‌هر حال این حملات بلوچ‌ها نشان‌دهنده شکل‌گیری موج جدیدی از ناآرامی‌ها در پاکستان توسط این قوم است.

از آغاز ایجاد کشور پاکستان تاکنون، بلوچ‌های پاکستان همواره در صدد خودمختاری بیشتر و حتی خواستار تشکیل یک کشور مستقل که جمعیت پنج

-
1. Sui
 2. BLA
 3. Kohlu

میلیون نفری بلوچ در پاکستان، ایران و افغانستان را در زیر یک پرچم گرد آورد، بوده‌اند (Bansal, 2005: 250). به‌هرحال در تمام جنبش‌های بلوچ در این کشور حضور قدرت‌های بزرگ، نقش سرداران قبایل و نیز نارضایتی از سیاست‌های دولت در منطقه بلوچستان همواره محسوس بوده است که در زیر به آنها پرداخته می‌شود.

۵. جنبش بلوچ در پاکستان و نقش «قدرت‌های بزرگ»

موضوع بلوچستان و تقسیم آن به‌شکل امروزی در پروژه معروف «بازی بزرگ»^(۹) ریشه دارد که تا اوایل قرن بیستم، بریتانیا و امپراتوری تزاری را به‌منظور سلطه بر نواحی آسیای جنوبی و مرکزی و از جمله بلوچستان در برابر یکدیگر قرار داد. نگرانی برای دفاع از هند و برداشت‌های سیاسی متفاوت سیاستمداران و مقامات انگلیس باعث به‌وجود آمدن دو سیاست متضاد به اصطلاح «سیاست مرزهای بسته» و «سیاست روبه‌جلو» شد (Breseeg, nd: 376).

در دهه ۱۸۶۰ پیشرفت روسیه به سمت جنوب، و ایجاد استان ترکستان روسیه (۱۸۶۷) موجب افزایش نگرانی بریتانیا از حمله تزار به هند شد. از آن به بعد، رویکرد دوم یعنی «سیاست روبه‌جلو» به سیاست غالب تبدیل شد. با توجه به موفقیت «سیاست روبه‌جلو»، دفاع از هند از درون مرزها امکان‌پذیر نبود بلکه باید با به چالش کشیدن دشمن در فلات ایران و قرار دادن بلوچستان تحت هژمونی بریتانیا این موفقیت به دست می‌آمد. نقش بلوچستان تأمین پایگاهی برای ایران و افغانستان به‌عنوان کشورهای حائل به‌منظور جلوگیری از پیشرفت‌های بیشتر روسیه به سمت هند بریتانیا بود.

در طول جنگ سرد، ابرقدرت‌ها به‌دنبال گسترش حوزه نفوذ خود در سراسر جهان بودند. این رقابت در همان اوایل که پاکستان و ایران به پیمان‌های نظامی با غرب در اواسط دهه پنجاه وارد شدند مسئله بلوچ را کاملاً تحت تأثیر قرار داد. ترس از جدایی طلبی بلوچ، حاکمان ایران و همتایان پاکستانی‌شان را به سمت اعمال یک سیاست مشترک سرکوب‌گرانه نسبت به جنبش ملی بلوچ در پیمان نظامی سنتو و دیگر پیمان‌ها سوق داد.^(۱۰) امریکا با حضور در سنتو و همکاری با ایران و پاکستان عملاً عدم حمایت خود را از این گروه اعلام کرد. در زمان اتحاد امریکا،



ایران و پاکستان در سنتو (۱۹۷۹-۱۹۵۴)، ملی‌گرایان بلوچ در پاکستان بارها از این پیمان انتقاد کردند (Breseeg, nd, :377-378). شوروی نیز در این سال‌ها چهره بی‌طرفانه‌ای از خود به نمایش گذاشته بود؛ بنابراین می‌توان گفت هر یک از ابرقدرت‌ها هر زمان که منافع‌شان ایجاب می‌کرد در موضوع بلوچستان مداخله می‌کردند و هرگاه برایشان نفعی وجود نداشت خود را کنار می‌کشیدند.

بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و پس از تقاضای جنبش بلوچ پاکستان از قدرت‌های بزرگ مانند آمریکا برای حمایت از استقلال‌شان، لایحه‌ای در کنگره آمریکا مبنی بر پشتیبانی از قوم بلوچ مطرح شد. بانیان قطعنامه، *رورا بکر*^۱ یکی از اعضای کنگره آمریکا به همراه دو تن دیگر از اعضای مجلس نمایندگان ایالات متحده در فوریه سال ۲۰۱۲ خواستار به رسمیت شناختن حق مردم بلوچ برای تعیین سرنوشت خود از سوی پاکستان شدند. این لایحه موجب برانگیخته شدن خشم پاکستان و رهبران آن شد (Fair, 2012b). دولت پاکستان مانند گذشته سرداران بلوچ را در این اقدامات مقصر می‌دانست.

۶. جنبش بلوچ و سیستم سرداری

تا پیش از ورود بریتانیا به شبه‌قاره هند سیستم سرداری موروثی نبود بلکه بر پایه شایستگی و صلاحیت استوار بود و تنها افراد شایسته به سرداری قبیله برگزیده می‌شدند. اما پس از آن این سیستم شکل موروثی گرفت (Khetran, 2011: 28). در واقع، پس از ورود بریتانیا تا قرن‌ها سرداران و حاکمان ایالات شبه‌قاره، شاهزادگان خودمختاری بودند که قدرت آنها به‌طور قابل ملاحظه‌ای توسط بریتانیا تقویت می‌شد. سرداران، امنیت انگلیس را تضمین می‌کردند و در عوض با حمایت بریتانیا در حوزه نفوذ خود قوی‌تر و مقتدرتر می‌شدند. حاکمان انگلیس عمدتاً بلوچستان را منطقه حائلی برای دفع تهاجم از سراسر مرز مورد نظر خود می‌دانستند. باین‌حال، سرداران خواهان حفظ وضع موجود بودند (Nuri & Noor ul Haq, 2012: 4). نکته مهم این است که بسیاری از افرادی که از نزدیک زندگی بلوچ را مورد کاوش قرار داده‌اند بر این باورند که بلوچ‌ها برده سرداران خود هستند

1. Rohrabacher

(Foreign Policy Centre, 2006: 31-35). درباره اطاعت مردم بلوچ از سردار، خان بلوچستان، **میر احمد یار خان**، مردم بلوچ را در مقابل سرداران به مهره‌های بی‌جان بر روی صفحه شطرنج تشبیه کرده است (Khetran, 2011, 28). قوم بلوچ، سردار را بخشی از هویت خود می‌داند و معتقد است حضور وی موجب اتحاد و یکپارچگی میان افراد قبیله می‌شود. پاکستان و بریتانیا نیز هرگز نتوانستند در میان این قوم، نظامی دیگر جایگزین نظام سرداری کنند؛ به همین سبب دولت پاکستان سرداران بلوچ را مسبب اصلی شورش‌ها می‌داند (Foreign Policy Centre, 2006: 31-35). در آوریل ۱۹۷۴، ذوالفقار علی بوتو، نخست‌وزیر وقت، پایان سیستم سرداری را اعلام و بیان کرد «از امروز سرداری در پاکستان وجود نخواهد داشت». اقدام نظامی علیه سرداران شورشی که در سال ۱۹۷۳ آغاز شده بود و تا سال ۱۹۷۷ ادامه داشت نمونه‌ای از رفتار و سیاست دولت در مورد سرداران بلوچ بود. سرداران، بلوچستان را ترک کردند اما به دنبال حذف بوتو، به کشور بازگشتند؛ قوی‌تر و سرکش‌تر از قبل ظاهر شدند و اعتراضات و ناراضی‌های خود از دولت را بیش از پیش ابراز کردند (Nuri & Noor ul Haq, 2012: 4-5).

۷. جنبش بلوچ و ناراضی‌ها

در واقع، درگیری بلوچ‌ها چه در گذشته و چه در حال حاضر، بیش از هر چیز به دلیل سیاست‌های دولت پاکستان برای مسلط کردن پنجابی‌ها در ایالت، مهار مواد معدنی محلی و منابع سوخت فسیلی، ساختن بندر گوادر^۱ با کارگران غیربلوچ و استقرار تعداد زیادی از نیروهای نظامی در این منطقه است که در بخش‌های بعد به آنها پرداخته خواهد شد (Dayan Hasan, 2012: 2).

از زمان جدایی پاکستان از هند، نابرابری‌های بسیاری در پاکستان وجود داشته است. ایالات تشکیل‌دهنده پاکستان علاوه بر اختلاف زبان و فرهنگ، در زمینه میزان منافع نیز دارای توسعه نابرابر بودند. دولت تازه‌تأسیس، از همان ابتدا تحت سلطه پنجابی‌ها و گروه مهاجر قرار گرفت. در واقع، گروه مهاجر و پنجابی‌ها با هم بر اقتصاد پاکستان مسلط شدند و کنترل بخش‌های کشوری و لشکری دولت را که از



بریتانیا به ارث برده بود، به دست گرفتند. تسلط بر موقعیت اقتصادی و همچنین کنترل بوروکراسی دولت، طبقه حاکم پنجابی و متحدان مهاجر آنها را به شکل دادن و تعریف هویت دولت و ساختار آن با توجه به برداشت و تصویر خود سوق داد، که این خود به مرور موجب شد که سایر قومیت‌ها به حاشیه رانده شوند. کمترین تأثیر این مسئله، محرومیت شدید قوم بلوچ بود که به دنبال آن، حضور بلوچ‌ها در تشکیلات بوروکراسی و نظامی کشور بسیار ناچیز و محدود شد (Breseeg, nd: 266-267). در نتیجه این امر، میزان خشونت جدایی طلبان بلوچ نسبت به پنجابی‌ها و افراد غیربلوچ در استان شدت بیشتری یافت (بین سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۰ حداقل ۲۲ معلم پنجابی کشته شدند) (Sheppard, 2010: 2).

یکی از مسائل دیگر که موجب نارضایتی بلوچ‌ها و ایجاد تنش در بلوچستان شده موضوع مهاجرت است. آنها بر این باورند که با اجرای سیاست مهاجرت و پذیرش مهاجران در این ایالت، دولت در صدد تغییر بافت جمعیتی منطقه به ضرر قوم بلوچ است. برای مثال در سال ۲۰۱۰، ۴۰۰ هزار پناهنده افغان، عمدتاً از قوم پشتون، به بلوچستان وارد شدند که همراه با افزایش تعداد مهاجران اقتصادی، تهدیدی برای اکثریت جمعیت بلوچ محسوب می‌شوند (Brown and et al, 2012: 2).

مسئله «غنی در منابع، فقیر در امکانات»، عمده‌ترین اعتراضی است که بلوچ‌های پاکستان ابراز می‌کنند. این ایالت از ذخایر غنی گاز، نفت، سرب، روی، آهن، سنگ مرمر، زغال‌سنگ، طلا و مس برخوردار است. براساس یک برآورد، بلوچستان، نیمی از کل ذخایر گاز پاکستان یعنی حدود ۱۰۰ تریلیون فوت مکعب را داراست. میدان گازی سویی در منطقه قبیله‌ای بوگتی یک چهارم از کل تولیدات کشور را در بردارد. مس دیکریکو^۱ و ذخایر طلا در چاگی^۲ از جمله معادن مهم پاکستان هستند. تصور می‌شود میزان ذخایر مس دیکریکو، حتی بیشتر از ذخایر مس سرچشمه در ایران و اسکونیدا^۳ در شیلی باشد. این معدن یکی از بزرگ‌ترین ذخایر مس دست‌نخورده در جهان است؛ با این حال، بلوچستان فقیرترین ایالت

-
1. DIQ Reko
 2. Chagai
 3. Escondida

پاکستان است (Haider, 2009: 4).

موضوع دیگری که موجب نارضایتی نه تنها بلوچ‌ها بلکه سایر قومیت‌ها شده است، مسئله عدم تخصیص منابع اقتصادی براساس نیازهای مبرم گروه‌های قومی مناطق مختلف است و امور مالی کمیسیون ملی پاکستان که نهاد قانون اساسی برای تخصیص درآمدهای دولت میان فدراسیون و واحدهای آن است، براساس جمعیت هر ایالت به این امور می‌پردازد و به میزان نیاز مردم ایالت توجهی ندارد. ایالات کوچک‌تر به تخصیص منابع براساس درصد جمعیت هریک از واحدها معترض بودند. این ایالات احساس محرومیت می‌کردند؛ زیرا پنجاب فقط به دلیل داشتن جمعیت بیشتر، از سند، خیبر پختون‌خوا و بلوچستان که مناطق محروم‌تری بودند، منابع بیشتری به دست می‌آورد (Majeed, 2010: 60).

حضور خارجی‌ها در پروژه بندر گوادر در بلوچستان از دیگر نارضایتی‌های بلوچ‌هاست. با توجه به جایگاه بسیار استراتژیک بلوچستان، بندر گوادر امروزه اهمیت فراوانی پیدا کرده است. ساخت این بندر با همکاری چین انجام شده و اکنون امکان حمل و نقل تجاری به بندر و انبارهای آن فراهم شده است و ظرفیت فراهم کردن تسهیلات برای بیش از بیست کشور جهان را داراست. محل بسیار استراتژیک گوادر باعث شده است که نه تنها برای پاکستان بلکه برای دیگر کشورهای همسایه نیز به یک پروژه بسیار مهم تبدیل شود. اگرچه این بندر برای پاکستان اهمیت فراوانی دارد، اما موجد چالش‌هایی هم برای مقامات پاکستانی شده است؛ زیرا حضور چینی‌ها و خارجی‌ها و حضور پررنگ گروه پنجابی‌ها در این پروژه از مشارکت بلوچ‌ها در آن بسیار کاسته و این عدم مشارکت بلوچ‌ها منجر به نارضایتی و نیز اعتراض بیشتر آنها شده است، زیرا احساس می‌کنند در پروژه گوادر بیگانه محسوب شده‌اند (Javaid, 2010: 116). کشتار کارگران چینی پروژه بندر گوادر و انفجار خطوط لوله گاز از جمله اقدامات اعتراض‌آمیز بلوچ‌ها در این زمینه است. از همان ابتدای شکل‌گیری پاکستان، بلوچ‌ها به سیاست‌های سرکوب‌گرانه دولت که به نقض حقوق بشر در این منطقه منتهی شده است، اعتراض داشته‌اند.

کمیسیون حقوق بشر پاکستان^۱ که به بررسی این موضوع پرداخته است، در سال ۲۰۱۱ فهرستی از ۱۴۳ نفر از افراد گم‌شده از ۲۹ مه سال ۲۰۱۱ و نیز فهرستی از ۱۴۰ نفری که اجسادشان پس از مفقود شدن پیدا شده منتشر کرده است. این کمیسیون، همچنین موفق به شناسایی ۱۸ نفری شد که در قتل‌های هدفمند کشته شده بودند. سازمان دیده‌بان حقوق بشر، در پی بررسی ناپدیدشده‌های اجباری، نیروهای امنیتی پاکستان و به‌ویژه سازمان‌های اطلاعاتی و نیروهای سپاه مرزی را به ناپدید شدن افرادی که دولت معتقد است از ناسیونالیست‌های بلوچ هستند، متهم کرده است (Fair, 2012a: 7).

۸. پاسخ اسلام‌آباد: حرکت در دو مسیر و پاسخ نظامی

سیاست‌های پاکستان در مورد قوم بلوچ در ایالت بلوچستان، بیشتر بر پایه عملیات نظامی استوار بوده است. البته پاکستان در برخی موارد نیز تلاش کرده است تا از سیاست‌های غیرنظامی نیز استفاده کند، اما در بیشتر موارد این سیاست‌ها نیز به عملیات نظامی ختم شده است. «سیاست یک گام به جلو» از جمله سیاست‌های غیرنظامی پاکستان بود. مطابق این سیاست و به‌دلیل نگرانی از وضعیت وخیم شورش بلوچ، قرار شد کمیته‌ای در مجلس به موضوع بحران در بلوچستان بپردازد و با مذاکره با گروه‌های بلوچ مسائل حل شود، اما با افزایش سرکوب نظامی، اپوزیسیون بلوچ از کمیته انصراف داد. یکی از اعضا در این‌باره خاطرنشان کرد «دولت اعلام کرده بود که تمایل دارد مسائل حاد، پشت میز حل شود؛ توصیه‌های خوبی هم از سوی کمیته داده شد، اما پس از آن دولت باز بر عملیات نظامی تأکید داشت» (International Crisis Group, 2006: 19). از آنجاکه دولت از یک‌سو بر حل مسائل از طریق مذاکره تأکید می‌کرد و از سوی دیگر گزینه نظامی را اجتناب‌ناپذیر و الزامی می‌دانست، این سیاست به بن‌بست رسید.

سیاست دیگری که مقامات پاکستانی در بلوچستان پیاده کرده‌اند «سیاست تفرقه انداختن و حکومت کردن» است. براساس این سیاست، پاکستان گروه قومی پشتون را که در ایالت بلوچستان ساکن هستند در مقابل گروه قومی بلوچ قرار

می‌دهد. نگرش‌های حقوقی، سیاسی و اقتصادی جوامع بلوچ و پشتون عمیقاً از یکدیگر جدا است. رویکرد دولت نظامی تلاش برای پررنگ کردن اختلاف پشتون - بلوچ و حائل کردن افراط‌گرایان پشتون در مقابل بلوچ‌های حنفی‌مذهب میانه‌رو بوده است. از نظر آنان این مسئله ضمن کمک به مهار بلوچ‌های جدایی‌طلب، دارای پیامدهای طولانی‌مدت برای ثبات پاکستان و امنیت منطقه‌ای است (International Crisis Group, 2006: 21). در نتیجه تنش بیشتری بین بلوچ و پشتون به وجود آمده است. ارتش پاکستان بارها از سوی بلوچ‌ها به تسهیل و رواج خشونت‌های فرقه‌ای در ایالت بلوچستان با حمایت از گروه‌های مذهبی افراطی به‌عنوان راهی برای متلاشی کردن بیشتر جامعه بلوچ، متهم شده است (Hasan, 2012). در واقع اسلام‌آباد برای رسیدن به اهداف و آمال خود در بلوچستان بیشتر راه‌حل نظامی را پیش رو گرفته است و حضور ارتش و سرکوب مکرر بلوچ‌ها تاکنون تنها گزینه اسلام‌آباد در پاسخ به درخواست‌های آنان بوده است (International Crisis Group, 2006: 22). بنابراین، با توجه به مباحثی که به آن اشاره شد می‌توان گفت ناکامی پاکستان در روند ملت‌سازی از جمله عواملی است که سبب شده هیچ‌گاه در ایالت بلوچستان پاکستان سیاستی در راستای اعتمادسازی بین دولت و اقلیت بلوچ شکل نگیرد تا بدین طریق دولت بتواند با کاهش وفاداری قومی، آنها را به سمت وفاداری ملی سوق دهد و جذب ملت خود کند؛ از این رو، این قوم در راستای تحقق آرمان دیرینه خود - تشکیل ملتی خاص خود - همواره در تلاش بوده تا امنیت کشور پاکستان را با چالش روبه‌رو کند.

نتیجه‌گیری

با توجه به مباحثی که در بالا اشاره شد، دلیل اصلی بسیاری از ناآرامی‌ها و بی‌ثباتی‌ها در پاکستان ضعف و تداوم بحران دولت - ملت‌سازی در این کشور است. پاکستان به‌عنوان یکی از دولت‌های پسااستعماری که پس از جدایی از هند و با مداخله کشور استعمارگر انگلیس به صورت تصنعی و بدون توجه به تکرر هویتی - قومی ایجاد شد، در زمینه دولت‌سازی و ملت‌سازی همواره با مشکلاتی عدیده مواجه بود. این کشور نیز مانند بسیاری از دیگر دولت‌های پسااستعماری نتوانست

یک سیستم مبتنی بر اجماع سیاسی، که مورد نیاز برای تشکیل یک ملت منسجم است، ایجاد کند و مفهومی به نام ملت واحد پاکستان به دلیل شکاف‌های قومی، فرهنگی و مذهبی و عدم همبستگی و یکپارچگی ملی با چالش روبه‌رو شد؛ به همین دلیل گاهی از این کشور به عنوان سرزمین بدون ملت نیز نام برده می‌شود. استفاده مکرر از نیروهای نظامی در چالش‌های مختلف و جدایی شرق پاکستان به عنوان کشور مستقل بنگلادش در سال ۱۹۷۱، از علائم و نشانه‌های این ضعف است. ناکامی پاکستان در فرایند ملت‌سازی منجر به ایجاد تبعیض‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی فراوانی در میان گروه‌های قومی مختلف شد که این تبعیض‌ها توسعه ناموزون ایالات مختلف و تشدید محرومیت‌ها را در پی داشت و از سوی دیگر استفاده دولت از عملیات نظامی در پاسخ به خواسته‌های قومی و ناتوانی آن در کنترل خشونت به آتش اختلافات قومی بیشتر دامن زد و بر تنش‌ها افزود که واگرایی هریک از قومیت‌ها را به همراه داشت؛ بدین ترتیب پاکستان نتوانست در مسیر ساخت دولت - ملت گروه‌های قومی را با خود همگام و همراه سازد که در نتیجه آن، هر یک در صدد تشکیل ملت خاص خود برآمدند؛ از این رو، هویت ملی به مثابه هویت فراگیر قومی که مجموعه تنوعات قومی، زبانی، نژادی و فرهنگی را در خود بگنجانند، ایجاد نشد و در میان گروه‌های قومی، ناسیونالیسم قومی برجسته شد. جنبش قومی بلوچ در پاکستان که از جمله جنبش‌های ملی‌گرای پاکستان محسوب می‌شود، به دلیل وجود تبعیض‌ها و محرومیت‌های حاصل از ضعف ملت‌سازی در پاکستان، همواره در تلاش بوده تا با تأکید بر اشتراکات مذهبی، زبانی و فرهنگی خود ملتی واحد تشکیل دهد. طرفداران کشور بلوچستان واحد در پاکستان، در نظر دارند ابتدا در چهره هویت قومی این اجتماع، هویت مشترک را متجلی کنند و در نهایت با ایجاد دولت خود و یکپارچگی و سوق دادن وفاداری‌ها از سطوح قوم به سطح ملت، دولت ملی بلوچ را تأسیس کنند و به همین منظور با گسترش خشونت و درگیری با دولت امنیت این کشور را به چالش کشانده‌اند.*

یادداشت‌ها

۱. سازماندهی نهضت استقلال خواهانه مسلمانان هند را حزب مسلم لیگ که قوی ترین شکل سیاسی مسلمانان شبه قاره در نیمه اول قرن ۲۰ به شمار می آمد برعهده داشت. مسلم لیگ در نشست های خود که از ۲۲ تا ۲۴ مارس ۱۹۴۰ در لاهور برگزار شد مسئله تشکیل دولت مستقل پاکستان شامل ایالات و مناطق مسلمان نشین را رسماً به تصویب رساند. قطعنامه ۱۹۲۰ لاهور در واقع زیربنای مبارزات مسلم را تا سال ۱۹۴۷ شکل داد و منجر به استقلال پاکستان شد.
۲. این کشور تجربه یک شورش موفق در سال ۱۹۷۱ داشت (تشکیل کشور بنگلادش) و از این لحاظ آن را نخستین دولت استعماری که چنین رویدادی را تجربه کرد می دانند.
۳. پنجابی ها بزرگ ترین گروه در کشور هستند که بیشترین نفوذ را در مناصب حکومت و دستگاه دولتی و ادارات و ارتش پاکستان دارند.
۴. بنگرید به:

Government of Pakistan, 1981 Census Report, 1984:19.

۵. روابط بین پاکستان و افغانستان بر سر این مسئله تا مدت ها با آشوب و سوءظن همراه بود. این سردرگمی را می توان به مسئله خط دیورند و ایده شکسته «پشتونستان» مرتبط دانست. تاریخچه خط دیورند به پیمان گندمک که بین بریتانیا و افغانستان در سال ۱۸۷۹ منعقد شد، برمی گردد. این پیمان در جنگ دوم افغان و انگلیس به امضاء رسید. از همان ابتدا این خط به طور مصنوعی مردم پشتون را تقسیم می کرد. این مسئله پس از تقسیم هندوستان در سال ۱۹۴۷ حساسیت برانگیز شد و باعث شد که افغانستان برای پشتون ها تقاضای تعیین سرنوشت کند که این موضوع باعث ایجاد تنش بین دو همسایه شد.
۶. وجود جنگ ها و نبردهای قبیله ای و جنگ های خارجی نشان دهنده این است که خشونت در میان این قوم بسیار کاربرد داشته است.
۷. سرزمین کلات سرزمینی فراتر از بلوچستان بوده و بلوچستان فقط بخش کوچکی از آن بوده که در آن خان های بلوچ حکمرانی می کردند و به طور کلی به خانات بلوچستان معروف بوده است.
۸. با این حال، پس از مرگ محمدعلی جناح و به ویژه در دوران ایوب خان این شرایط تغییر

کرد و کلات همراه با سایر نواحی بلوچستان با پاکستان و جاهای دیگر در شبه‌قاره جنوب آسیا ادغام شدند.

۹. برای مطالعه بیشتر درباره پروژه «بازی بزرگ» بنگرید به: (هاپکرک، ۱۳۷۹)
۱۰. طی یک مصاحبه با سلیگ هریسون (Selig Harison) در سال ۱۹۷۷، او به‌صراحت اظهار داشت: «در سنتو، ما همیشه بر این تصویریم که بلوچ سعی می‌کند کشور مستقل خود را با حمایت اتحاد جماهیر شوروی ایجاد کند؛ بنابراین آنها را باید تا جایی که ممکن است از نظر سیاسی ضعیف، پراکنده، و عقب‌مانده نگه داریم».



منابع

الف - فارسی

- پورسعید، فرزاد. ۱۳۸۲. «برابری مدنی و تکوین پویش ملت‌سازی در ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ششم، شماره اول، بهار، صص ۱۱۷-۱۰۴.
- جاودانی مقدم، مهدی. ۱۳۸۸. «دولت - ملت‌سازی در خاورمیانه: مطالعه موردی عراق»، ارائه شده در: نخستین همایش بین‌المللی تحولات جدید ایران و جهان، قزوین دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، *دایرة المعارف سیولیکا*، صص ۱۶-۱.
- چگنی‌زاده، غلامعلی. ۱۳۸۵. «چالش‌های دولت ملی در پاکستان و احتمالات آینده»، *پژوهش حقوق و سیاست*، سال هشتم، شماره ۲۱، صص ۱۵۲-۱۱۹.
- زرگر، افشین. ۱۳۸۶. «مدل‌های دولت - ملت‌سازی از مدل اروپایی تا مدل اوراسیایی»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، سال چهارم، شماره هفتم، صص ۱۶۰-۹۷.
- عارفی، محمداکرم. ۱۳۷۸. «پاکستان: بی‌ثباتی سیاسی و کودتای نظامی ۱۲ اکتبر ۱۹۹۹ ژنرال مشرف»، *علوم سیاسی*، سال دوم، شماره ششم، صص ۳۳۸-۳۱۷.
- هاپکرک، پیتر. ۱۳۷۹. *بازی بزرگ: عملیات سازمان‌های جاسوسی روس و انگلیس در آسیای مرکزی و ایران*، ترجمه رضا کامشاد، تهران: انتشارات نیلوفر.

ب - انگلیسی

- Ahmed, Feroz. 1996. "Pakistan: Ethnic Fragmentation or National Integration?", *The Pakistan Development Review*, No. 35: 4 Part II, pp. 631-645.
- Ahmed, Feroz. 2002. "Ethnicity, State and National Integration in Pakistan", *Eagle Enterprises*, Chapter VI, Available at: <http://library.northsouth.edu/upload/ethnicity.pdf>.
- Anderson George E. 2004. "Winning the Nation-Building War", *Military Review*, pp.1-33.
- Anderson, Stephanie and Seitz, Thomas R. 2006. "European Security and Defense Policy Demystified Nation-Building and Identity in the European Union", *University of Wyoming Armed Forces & Society*, Vol. 33, pp.

24-42.

- Asadullah, Mohammad Niaz. 2006. "Educational Disparity In East And West Pakistan, 1947-71: Was East Pakistan Discriminated Against?", **Discussion Papers in Economic and Social History**, University of Oxford, No. 63, July, pp.1-60.
- Bansal, Alok. 2005. "The Revival of Insurgency in Balochistan", **Strategic Analysis**, Vol. 29, No. 2, pp. 250-268.
- Bedi, Tarini. 1998. "Ethnonationalism And The Politics Of Identity: The Cases Of Punjab And Assam", Submitted to the Faculty of Graduate Studies and Research in Partial Fulfilment of the Requirements for the Degree of Master Of Arts Department of Political Science, McGill University.
- Birch, Anthony H. 1998. **Nationalism and national integration**, London: Unwinhyman.
- Taj Mohammad, Breseeg. 2004. "Baloch Nationalism its Origin and Development", **Balochwarna.org**, pp. 1-448, Available at: <http://thebaluch.com/documents/BalochNationalismits>.
- Brown, David. 2000. **Contemporary Nationalism Civic, Ethno Cultural and Multicultural Politics**, New York: Routledge.
- Brown, Michael and et al. 2012. "Balochistan Case Study", Available at: www4.carleton.ca/cifp/app/serve.php/1398.pdf.
- Chambers, Clare. 2003. "Nation-Building, Neutrality and Ethnocultural Justice", **Ethnicities**, Vol. 3, No.3, pp. 295-319.
- Cohen, Stephen Philip. 2002. "The Nation and the State of Pakistan", **The Washington Quarterly**, pp.109-122.
- Ali, Dayan Hasan. 2012. "Hearing on Balochistan", **House Committee on Foreign Affairs**, Subcommittee on Oversight and Investigations, pp.1-22.
- Druckman, Daniel. 1994. "Nationalism, Patriotism, and Group Loyalty: A Social Psychological Perspective", **Mershon International Studies Review**, Vol. 38, No. 1, pp.43-68.
- Fair, C. Christine. 2012a. "Balochistan", U.S. House of Representatives, **Committee on Foreign Affairs**, Oversight and Investigations Subcommittee, pp.1-22.
- Fair, C. Christine. 2012b. "Rohrabacher's Blood Borders in Balochistan", **Huff Post World**.
- Fani, Muhammad Ishaque and et al. 2011. "The Resurgence of Baluch Ethnicity

- and Nationalism in Baluchistan", **European Journal of Social Sciences**, Vol. 20, No. 4.
- Foreign Policy Centre. 2006. "Balochis of Pakistan on the Margins of History", Available at: <http://fpc.org.uk/fsblob/817.pdf>.
- Fulcher, Ray. 2006. "Balochistan's History of Insurgency", **Greenleft**, Available at: <http://www.greenleft.org.au/node/36713>.
- Government of Pakistan. 1984. 1981 Census Report of Sindh. Islamabad: Government of Pakistan.
- Grare, Frédéric. 2006. "Pakistan- Afghanistan Relations in the Post-9/11 Era", **South Asia Project**, No.72, pp.1-24.
- Haider, Syed Fazl. 2009. "Balochistan: Challenges And Opportunities", **Experts Meeting On Afghanistan And Regional Stabilization**, Ministry of Foreign Affairs, Piazzale Farnesina, Sala Conferenze Internazionali, Rome.
- Hassan, Muhammad. 2011. "Causes of Military Intervention in Pakistan: A Revisionist Discourse", **Pakistan Vision**, Vol. 12, No. 2.
- Iftikhar Haider, Malik. 2008. **The History of Pakistan**, London: Greenwood Press.
- India after Independence, available at: <http://www.ocs.cnyric.org/webpages/phyland/files/india%20after%20independence.pdf>
- Indurthy, Rathnam. 2003. "Kashmir between India and Pakistan: An Intractable Conflict, 1947 to Present", **McNeese State University**, Available at: http://www.muntr.org/v4/wp-content/uploads/0220020/Kashmir_Between.pdf.
- International Crisis Group. 2006. "Pakistan: The Worsening Conflict in Balochistan", **Asia Report**, No. 119-14, pp.1-34, Available at: <http://www.crisisgroup.org>.
- Javid, Umbreen. 2010. "Concerns of Balochistan: Effects and Implications on Federation of Pakistan", **Journal of Political Studies**, Vol. 1, No. 2, pp. 113-125.
- Javid, Umbreen & Hashmi, Rehana Saeed. 2012. "Contending Ethnic Identities: An Issue to Pakistan's Internal Security (The case of Karachi)", **Journal of Political Studies**, Vol. 19, No. 1, pp.57-77.
- Khetran, Mir Sher Baz. 2011. "Crisis in Balochistan: Challenges and

- Opportunities", **Strategic Studies**, pp.24-39.
- Kokab, Rizwan Ullah. 2011. "Constitution Making in Pakistan and East Bengal's demand for Provincial", **Pakistan Vision**, Vol. 12, No. 2, pp.165-204.
- Leone, Fabio. 2010. "Religion, Nationalism and Nation-Building; The Crisis of National Identity in Israel and Pakistan", **ECPR Graduate Conference**, Dublin, pp.1-36.
- Majeed, Gulshan. 2010. "Ethnicity and Ethnic Conflict in Pakistan", **Journal of Political Studies**, Vol.1, No. 2, Vol. 1, Issue 2, pp.51-63.
- Nuri, Maqsoodul Hasan & Noor ul Haq. 2012. "Balochistan: What Are The Facts?", **The Frontier Post**, pp.1-7.
- Owen, Bennett Jones. 2002. **Pakistan: Eye of the Storm**, New Delhi: Penguin Books.
- Pakistan Executive Senate. 2013. "TOPIC AREA A: Failing In Deliverance of Rights in Baluchistan", **Formun**, pp.1-36.
- Sabir, Munawar. 2011. "The Role of Media in Creating Values of Nationalism in Pakistan", **Journal of Political Studies**, Vol. 18, No. 2, 22////17-36.
- Saggar, Shamit and Somerville, Will. 2012. "Policy Lessons for Government", **Migration Policy Institute**, pp.1-28, Available at: <http://www.migrationpolicy.org/pubs/UK-countrystudy.pdf>.
- Sheppard, Bedde. 2010. "Their Future is at Stake: Attacks on Teachers and Schools in Pakistan's Balochistan Province", **Human Rights Watch**, pp.4-36.
- Hasan, Syed Shoaib. 2012. "Sectarian Militancy Thriving in Balochistan", **Dawn**.
- Sial, Abdul Qudoos. 2010. "Constitutional Reforms: Search for an Alternative Paradigm", **Pakistan Journal of Social Sciences (PJSS)**, Vol. 30, No. 1, pp. 57-70.
- Smith, Michael G. and Shrimpton, Rebeca. 2011. "Nation-building Interventions and National Security", **PRISM 2**, No. 2, pp.101-114.
- Tanwir, Farooq. 2002. "Religious Parties and Politics in Pakistan", **International Journal of Comparative Sociology**, 43(3-5), pp. 250-268.
- Taylor, Matthew P. 2004. "Pakistan's, Kashmir Policy and Strategy Since 1947", **Naval Post Graduate School Montrey**, California, pp.1- 92.
- Toor, Saadia. 2009. "Containing East Bengal: Language, Nation, and State Formation in Pakistan1947 -1952", **Cultural Dynamics**, Vol. 21, No. 2, pp. 185-210.

- Royal Geographical Society. 2013. Views of Partition, Available at:
<http://www.rgs.org/NR/rdonlyres/8A297B22-F007-41FC-9398-8269A92B3BDD/0/F7FactsheetTwoviewsofPartition.pdf>.
- Mir Sher Baz, Khetran. 2011. "Crisis in Balochistan: Challenges and Opportunities", *Strategic Studies*, pp. 24-39.
- Waseem, Mohammad. 2011. "Pakistan: A Majority-Constraining Federalism", *India Quarterly*, 67(3), pp. 213-228.

